

سردار کابلی

- ۵ -

سردار کابلی پس از مقیم گردیدن در کرمانشاه چندین بار بکشور عراق و داخل ایران سفر نمود یکبار هم بهندوسنان رفت ، در هر يك از شهرهای نجف ، كربلا ، بغداد ، کاظمین ، تهران ، مشهد و بمبای مدتی اقامت کرد و از وجود دانشمندان و افاضل این بلاد کسب علم و فضل نمود ، بسیاری از حوزه‌های مهم علمی و دینی را دید و بعمق افکار اکابر عصر و اعلام زمان رسید از هر خرمی خوشه‌ای برد و از هر گلی دسته‌ای چید تا آنکه بقول نظامی :

بدست آورد از راز نهانی	کلید گنجهای آسمانی
زهر گاراجل تا مرکز خاک	فروخواند آفرینشهای افلاک
بانداک عمر شد در یادرونی	بهر فنی که بد شد ذوقفونی

چون سفر هندوستان او ارتباط بداستانی دارد که شنیدنی است از اینرو با اجازه خوانندگان عزیز داستان مزبور را در اینجا نقل میکنم تا ضمناً گوشه دیگری از زوایای زندگانی این مرد عظیم‌القدر روشن شود .

اگر بخاطر داشته باشید قبلاً گفتیم که سردار نورمحمدخان پدر سردار کابلی پس از تبعید از افغانستان مدت هفت سال (از سال ۱۲۹۷ تا سال ۱۳۰۴ قمری) در شهر لاهور مقیم گردیده بود و نیز اگر بیادتان باشد گفتیم که هنگام ورود سردار نورمحمدخان بلاهور پسرش حیدرقلیخان (سردار کابلی) چهار ساله بوده است ، اکنون با استحضار این دو مطلب میگوییم که سردار نورمحمد خان یکسال پس از ورود بلاهور با زنی بنام «پادشایبگم» معروف به «بی بی جان» ازدواج میکند ، این زن قبلاً همسر نواب احمدعلیخان از نوابان مشهور پنجاب بوده و بسبب عقیم بودن (سترون) صاحب فرزندی نمیشده است از نواب احمد

علیخان اموال بسیار ارث باورسیده بوده که با آنچه بعد از مرگ پدر دارا شده بوده جمعاً ثروت هنگفتی بقلم میآمده است ، از جملهٔ این ثروت هنگفت صندوقچه‌ای بوده است مملو از جواهر قیمتی، در اینجا صندوقچهٔ جواهر را بگذارید و بقیهٔ داستان را بشنوید ؛ زن مزبور وقتی با سردار نور محمدخان ازدواج میکند با اصرار و التماس از او می‌خواهد حیدرقلی پنجساله پسر خوانده‌اش شود ، پدر و مادر حیدرقلی در برابر سوز و گداز و محرومیت این زن از داشتن فرزند تسلیم میشوند و در خواست او را میپذیرند باین ترتیب حیدرقلی جز مادر اصلی دارای يك مادر فرعی هم میشود. آری ؛ خداوندی که قادر است طفلی را بیمار کند قدرت دارد طفلی را هم دوماه بخشد .

سرانجام مراسم پسرخواندگی را مرحوم سردار کابلی بنا بر آنچه دیده و شنیده بوده بالهجهٔ افغانی خود بدینگونه حکایت می‌کند که : روزی در اطاقی که عدهٔ زیادی زن هندی و افغانی گرد هم جمع شده بودند زن سیاه چردهٔ لاغر اندامی را دیدم پیراهنی سفید که دامنی بلند و بقیه‌ای بسیار گشاد داشت پوشیده و در صدر اطاق فراز سجاده‌ای روی بقیله نشسته است ، در میان قال و قیل آنها زنی کلام الله مجید را که درسینی نقره‌ای گذارده بودند نزدش آورد ناگهان همه ساکت شدند و با احترام قرآن از جای برخاستند آن زنی را دیدم که اول کلام الله را با دوست از میان سینی برداشت و بوسید و دوباره بجای خود گذارد پس از آن مرا که با اکراه نزدش بردند بسینه چسبانید و مدتی نوازش کرد آنگاه خواست مرا از بقیه‌اش که برای امکان انجام همین امر بسیار گشاد دوخته بودند رد کند چون من پسر بزرگی بودم نتوانست لهذا زن دیگری مرا در بغل گرفت او هم گریبان پیراهنش را با هر دو دست بازنمود و در حالی که من بیتابی میکردم مرا از بقیهٔ پیراهن رد کرد ، بمحض آنکه این کار انجام شد همه کف زدند و برای اینکه صاحب فرزندی گردید باومبارکباد گفتند اما من دویدم و خود را بدامن مادرم انداختم از آن روز بیعد آن زن را میدیدم که براستی مرا پسر خود میدانند و بر سر جلب محبت من با مادرم رقابت میکند و سعی دارد همیشه من نزد او باشم مادرم نیز چون محبت خالصانهٔ او را میدید و میدانست محروم از داشتن نعمت فرزند است مرا از رفتن نزد او منع نمی‌کرد

بهمین جهت من زیاد با او انس گرفتم او هم ثروت هنگفت خود را بمن صلح کرد که تماماً در اختیار پدرم قرار گرفت . این زن باماب عراق آمد و در نجف فوت کرد و در وادی السلام بخاک سپرده شد ، پدرم در تمام اموال او که بمن صلح شده بود دخل و تصرف مینمود جز جعبه جواهرش که بهیچ عنوان بآن دست نمیزد و آنرا همچنان سر بسته نگاه میداشت تا آنکه نزدیک بمرگش بمن تحویل داد - رحمة الله علیها .

سردار کابلی دوسال بعد از مرگ پدر درصدد فروش این جعبه جواهر برآمد و باین منظور آنرا بر چندتن از صرافان عمده کرمانشاه عرضه کرد اما آنها بعلت آشنا نبودن با این نوع جنس نفیس که هر قطعه آن بهای دیهی آباد داشت قیمت خرمهره نهادند .
آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس

هر زمان خرمهره را با دبر برابر میکنند

وقتی از فروش قطعات جواهر در کرمانشاه نومید گشت بقصد پیدا کردن راه فروش باحاج ملاطاهر صراف که سرمایه‌داری معتبر و نیکنام بود و با صرافان متعددی در داخل و خارج ایران ارتباط صرافی داشت مشاوه نمود او پس از دیدن محتویات جعبه و اطلاع بر گرانبهای آنها مصلحت دانست که سردار کابلی خود شخصاً جعبه را بغداد یا بمبای برد زیرا در آن دو شهر جواهر فروشان متعدد و عمده وجود داشتند که فقط بخريد و فروش این جنس مشغول بودند و احتمال میرفت در آنجاها وی بتواند متاع خود را بقیمت مناسب بفروش رساند . بنا بر صلاح اندیشی صراف مذکور سردار کابلی در سال ۱۳۲۸ قمری صندوقه جواهر را برداشت و با محمد ابراهیم خان پسر عمویش و دونفر نوکر افغانی مورد اعتماد عازم بغداد شد اما آنجا نیز خریداران قیمت مناسبی برای متاعش عرضه نکردند لاجرم باخواجه شیراز هم‌نوا گشت و گفت :

معرفت نیست در این قوم خدایا مددی

تا برم گوهر خود را بخریدار دگر

پس از چندماه از بغداد آهنگ هندوستان کرد و آخر الامر در بمبای موفق شد خریدارانی برای گوهرهای خود بیابد .

سفر هندوستان او قریب بمدت یکسال طول کشید و در ضمن آن با بسیاری از صاحبان عقائد مختلفه و مرتاضین هند ملاقات کرد و یکی از لذتهای عمر من این بود که گاهی شرح این ملاقاتها و مشاهدات را از ایشان درخواست مینمودم و آن مرحوم بتفصیل عجائب و غرائبی را که در هند دیده و شنیده بود بیان میفرمود .

مرحوم سردار کابلی هنگامی که از سفر هند بکرمانشاه بازگشت با اینکه املاکی بارت از پدر باو رسیده بود خود نیز املاکی در «هلیلان»، «زردلان»، «قلعه شاه خانی» و «خلیفه رستم» خریداری کرد و علاوه بر آنها دهاتی در ناحیه «توللی» که خالصه دولت بود اجاره نمود و کار رسیدگی بتمام املاک شخصی و استیجاری را بمردی بنام سید شریف وا گذاشت.

من این سید شریف را دیده بودم، مردی بلند قامت و قوی هیكل بود ریشی بسیار طویل و سفید داشت عمامه‌ای بزرگ و سبز بطرز افغانها بر سر مینهاد، چشمانی درشت و نافذ و ابروانی پیوسته داشت. از افغانهایی بود که از چنگ بیدادگری امیر عبدالرحمان خان بایران فرار کرده و در مشهد ساکن شده بود، در زمان حیات سردار نور محمد خان بکرمانشاه آمده جزء ملتزمین رکاب و حاشیه نشینان بساط آن مرحوم گردیده بود پس از گه مر نور محمد خان توانسته بود جلب اعتماد سردار کابلی را نماید و پیشکار و نماینده تام‌الاختیار ایشان شود اما با کمال تأسف باغواي پسرانش نسبت بچنان مرد بزرگوار و محترمی دست بخیانت زد و او را با وجود ثروت و مکنّت گرفتار قروض فراوان و انواع گرفتاریها نمود، در نتیجه چند سالی طول نکشید که املاک مرحوم سردار همه بفروش رفت و در مقابل پسران سید شریف بااموالی که پدرشان از راه خیانت بشخص نجیب و اصیل و دانشمند کم نظیری اندوخته بود بسوریه رفتند و در آنجا بتجارت مشغول شدند، بعلت انتساب سید شریف بخاندان رسالت هیچگونه شکایتی هم سردار کابلی از او ننمود و اجر این کار را از جدش خواست پایان عمر سید شریف را من بیاد ندارم و نمیدانم در کرمانشاه مرد یا درسوریه، و باهمه نابکاری این شخص هر وقت گفتگویی از او نزد مرحوم سردار بمیان می‌آمد طلب مغفرت برایش میکرد و از خدامیخواست که از گناهانش درگذرد.

سردار کابلی تاسی و يك سالگی فقط حیدر قلیخان نامیده میشد ولی همینکه پدرش در سال ۱۳۲۴ قمری از دنیا رفت مردم طبق مرسومی که داشتند عنوان پدر را به پسر دادند و او را سردار کابلی خواندند.

نامیدن پسر بلقب پدر بعد از مرگ پدر از قدیم متداول بوده و حتی گاهی عنوان پدر را که فقط حکایت از شغل و مقام شخص او داشته است به پسر میدادند، بسیاری از اشخاص را وزیر و امیر نامیده‌اند باعتبار آنکه پدر یا جدشان مقام وزارت و امارت داشته است، این رسم در تمام کشورهای اسلامی

معمول بوده و ابن خلکان درباره دانشمند مشهور «ابن ماکولا» صاحب کتاب «الاکمال» در اسماء متشابه اعلام که معتمد علیه محدثین و ارباب فن رجال است مینویسد که: نامش علی بن هبة الله عجلی است و نسبش منتهی به ابودلف عجلی میشود در زمان حیاتش معروف به «امیر سعد الملك» بوده و مردم او را امیر میخوانده‌اند اما من نمیدانم او خود امیر بوده است یا باعتبار اینکه نسبش به ابودلف میرسیده است او را امیر میخوانده‌اند و صاحب «روضات» ضمن شرح حال مولی عصام الدین ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی صاحب حاشیه معروف شرح جامی بر کافیة ابن حاجب مینویسد: وی ملقب بلقب جدش بوده است و این امر شایع میباشد (یعنی خواندن کسی را بلقب جدش)

میر محمد باقر استرآبادی دانشمند معروف عصر صفویه و سید صالح عرب از فقهاء زمان قاجاریه را «داماد» مینامیده‌اند بلحاظ اینکه پدر او لی داماد محقق ثانی و پدر دومی داماد صاحب ریاض بوده است حیدرقلیخان را هم سردار نامیدند باعتبار اینکه پدرش سردار بوده است.

سردار کابلی نه تنها پدرش سردار و خان بوده بلکه اجدادش همگی تازمان صفویه نیز با سردار فوج یارنیس طائفه یامستوفی یا محاسب بوده‌اند. اسامی اجدادش را آن مرحوم بمناسبتی در حاشیه کتاب «تاریخ افغانستان» تألیف مرحوم اعتضادالسلطنه ملکی خود با مختصر شرح حال هر یک مرقوم فرموده بود و با اجازه ایشان من آن اسامی را جهت اطلاع خود یادداشت کردم و اکنون افسوس میخورم که چرا در زمان حیاتش که دسترسی بخودش و کتابخانه اش داشتم تنها اقتصار بر ضبط اسامی کردم و شرح حالها را هر چند در نهایت اختصار بود یادداشت نکردم گویا نمیدانستم دیری نخواهد پایید که اجل گریبانگیرش میشود و دست غدار روزگار کتابخانه اش را چنان متفرق میسازد که هر کتابش در گوشه‌ای بدست کسی میافتد.

و لقد وقت علی دیار هم و طولها بیدالبلی نهب
فبکیتم حتی ضح من لغب نضوی ولج بعدلی الرکب
و تلفتت عینی فمد خفیت عنی الدیار تلفت القلب

باری؛ سلسله نسب و اسامی نیاکانش چنین است: حیدرقلی بن سردار نور محمد خان بن سردار عطا محمد خان بن سردار حاج قربانعلی خان بن آقا بیگ خان بن اوزبگ خان بن ابدال خان.

عمویش سردار محمد رحیم خان نیز از سرداران افغانستان در زمان امیر شیرعلی خان بوده است که پس از تبعید گردیدن برادر بزرگترش او هم پس از چند ماه از افغانستان به هند رفت و بابرادرش در لاهور بسر برد. جز سردار کابلی، حیدرقلیخان عده دیگری از علماء با وجود مراتب عالیة علمی بعنوان « خان » معروف بوده اند که از جمله آنان عالم محقق بزرگوار سید علیخان مدنی و حکیم عالیقدر جهانگیر خان قشقای میباشند، علماء شیخیة حاج کریمخانی را نیز از عصر اوتا این زمان همگی خان نامیده و مینامند در شهر اراک مرحوم حاج محمد علیخان از علماء این اواخر را هم خان میخواندند و همچنانکه خان و امیر بودن از مقام شامخ علمی و زهد و تقوای عده ای از علماء ماضی که باینگونه عناوین شهرت داشته اند نمیکاسته سردار و خان بودن این علامه محقق هم از مراتب علمی و تقوایش ذره ای نمیکاست.

اسم جستی رومسی را بجو	مه بیلا دان نه اندر آب جو
اسم هر چیزی تو از دانا شنو	رمز سر علم الاسما شنو
اسم مشتق است ز او صاف قدیم	نی مثال علت اولی سقیم

سردار کابلی با وجود اصالت نسبت خویش شرافت علمی خاندان جلیل آل آقا را نیز دریافت یعنی با صبیة مرحوم آقا محمد صادق نوری آل آقا ملقب به صدر الشریعه که از معارف اعقاب مرحوم آقا محمد علی کرمانشاهی مجتهد بزرگ و نافذ القول عصر فتحعلی شاه قاجار بود ازدواج کرد و فرزندانش همه از این زن محترمه که یگانه عیال او بود بوجود آمدند و اکنون که رشته سخن باینجا کشیده شد و نامی از آقا محمد علی کرمانشاهی قدس الله روحه بمیان آمد باینسانست نمیدانم بمطلبی اشاره کنم که شایان توجه ارباب فضل میباشد و آن اینست که :

سردار کابلی نقل فرمودند زمانی عالم نسابه مرحوم سید جعفر اعرجی کاظمینی ملقب به معین الاشراف که مؤلف کتب عدیده در انساب و متوفی به سال ۱۳۳۲ قمری بوده است به کرمانشاه آمد بعلت اطلاعاتی که از انساب داشت من جهت استفاده او را بخانه خود دعوت کردم و کتابخانه ام را در اختیارش گذاردم، این زمان مقارن بادوره ریاست روحانی مرحوم آقا سید الله امام جمعه بزرگ

فرزند آقا عبدالله بن آقا محمد جعفر بن آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ملقب باستاد اکبر و استاد مجدد رحمة الله عليهم اجمعین در کرمانشاه بود که بسال ۱۳۲۴ قمری برحمت ایزدی پیوست. آقا اسدالله علاوه بر مقام علمی مردی بسیار مقتدر و متنفذ بود و از این جهت شباہت بمرحوم آقا محمد علی داشت، معین الاشراف که بقصد انتجاع بکرمانشاه آمده بود بمنظور تمتع از قدرت و ثروت امام جمعه اکثر روزها بمحضراو میرفت و بجلب توجهش می کوشید روزی معین الاشراف را در کتابخانه دیدم که اسامی بسیاری بر اوراق متعدد نوشته است و متصل آنها را پس و پیش می کند گاهی هم بکتاب رجالی مراجعه مینماید علت این کار را پرسیدم گفت سلسله نسب آقای امام را می خواهم تهیه کنم گفتم سلسله نسب ایشان که مجهول نیست و تامؤسس بهبهانی و پدرش محمد اکمل همه از مشاهیر علماء هستند که ترجمه حالشان در کتب متأخرین مندرج است گفت از محمد اکمل تا شیخ مفید را می خواهم! من که تا آن لحظه چنین نسبتی را نه در کتابی خوانده بودم و نه از کسی شنیده بودم با حیرت تمام گفتم مگر نسب آقا باقر بهبهانی بشیخ مفید منتهی می شود؟ پاسخ داد آری چنین است ولی تا بحال جز من کسی متوجه این نکته نشده است پرسیدم بچه دلیل؟ مطالبی گفت که من قانع نگردیدم بالاخره در برابر اصرار من در کشف مطلب گفتم اگر ما بگوییم نسب امام جمعه بشیخ مفید متصل می شود آیا حکمی از احکام دینی تغییر می کند؟ من که نمی خواهم او را سید معرفی کنم تا ملازمه با تغییر موضوع و مورد حکم شرعی داشته باشد! مرحوم سردار میفرمودند من که از شنیدن این سخنان بکلی مبہوت گردیده بودم پرسیدم مقصود از این کار چیست؟ خندید و بشوخی گفت: ملک چشمه سفید (۱) من دیگر سخنی نگفتم و از او آزرده خاطر شدم اما در آن روز او نسبتنامه ای بهم تلفیق نمود و با ذکر تعدادی اسامی نسب امام جمعه را بشیخ مفید رسانید و آنرا با خطی خوش نوشت و روز بعد در حضور جماعتی با آقای امام تسلیم کرد. هر چند شخص امام جمعه باهوش و فراستی که داشت این کار معین الاشراف را نوعی از تملق دانسته بود ولی دیگران بعلت شهرتی که وی بدانستن علم انساب پیدا کرده بود یقین بصحت این نسب نامه نمودند.

(۱) «چشمه سفید» نام یکی از دهات خوب و مرغوب نزدیک کرمانشاه است و مرحوم معین الاشراف زیاد کوشیده بوده است که مالک این دیه شود و نشده بوده است.

تا اینجا حاصل حکایتی بود که مرحوم سردار کابلی نقل فرمودند و اکنون لازم می‌نماید بنده در تأیید و تتمیم آن عرض کنم که اگرچه مرحوم آقا اسدالله امام جمعه نسب‌نامه مزبور را باشک و تردید بسیار پذیرفته و حتی آنرا نوعی تملق علمی شناخته بوده است اما پس از او افراد این خانواده جلیل آنرا چنان معتبر و صحیح شناختند که هر يك نسخه‌ای جهت خود نویسانده و نگاه داشتند و در سال ۱۳۰۴ شمسی هم که بحکم دولت مقرر شد ایرانیان نام‌خانوادگی داشته باشند جماعتی از اعیان محقق بهبهانی بهمین احاظ برای خود عنوان «مفیدی» انتخاب کردند.

صورت نسب‌نامه تلفیقی معین الاشراف بکثرت نزد افراد خانواده محترم آل آقا موجود بود و هنگامیکه در سال ۱۳۵۳ قمری مرحوم علامه سید محسن جبل عاملی بمنظور جمع آوری مواد تألیف کتاب «اعیان الشیعه» بایران تشریف آورد و در محرم همانسال بکرمانشاه آمد همین نسب‌نامه در اختیارش قرار گرفت و او آنرا در اعیان الشیعه ضمن ترجمه حال مؤسس بهبهانی نقل کرد بعدها هم چون کتاب مزبور از مراجع مسلم نویسندگان رجال واقع شد هر کس که ترجمه حالی از آقا باقر بهبهانی یا فرزندانش نوشت یا آنرا بتمامه نقل کرد یا اقتصار بر این کرد که نسب این فامیل بشیخ مفید منتهی میشود در صورتیکه اگر این مطلب صحیح بود بطور قطع و یقین آقا باقر بهبهانی و فرزندش آقا محمد علی آنرا نقل میکردند زیرا: این دو عالم محقق گذشته از آنکه از علماء نامی شیعه در فقه و اصول و سائر علوم اسلامی بوده‌اند از محققین علماء رجال بشمار میروند و هر دو در کتب خود بارها نام شیخ مفید قدس الله تعالی سره را برده‌اند و در هیچ‌جا خود را بدو منسوب نکرده‌اند در حالی که بانتساب بعلماء تا آنجا علاقه مند بوده‌اند که آقا باقر در اکثر موارد که نام مجلسی اول و ملا صالح‌مازندرانی و مجلسی دوم را میبرد بمناسبت اینکه مادرش دختر آقا نورالدین پسر ملا صالح و مادر آقا نورالدین هم دختر مجلسی اول آخوند ملا محمد تقی بوده است از دونفر اول بعنوان جد و از مجلسی دوم آخوند ملا محمد باقر بعنوان خال تعبیر میکند و آقا محمد علی نیز بارها از مجلسی دوم بصورت خال مفضل مطلبی نقل

میکند و تعلیقات رجال میرزا محمد استرآبادی و مقامع الفضل پراست از این تعبیرات .

علاوه بر آنکه این موضوع از زمان مؤسس بهبهانی تا تقریباً اواخر زمان مرحوم آقا اسدالله بهیج وجه در میان این خانواده مطرح نبوده است هیچ دانشمند محقق از غیر این خانواده نیز بآن اشاره نکرده و مثلاً حاج میرزا حسین نوری که در تتبع حدیث و رجال از افراد بسیار کم نظیر بوده در خاتمه «مستدرک الوسائل» و حاج شیخ عباس قمی که اقوالش در این ابواب مورد استناد است در «فوائد الرضویه» و «الکنی واللقاب» و باقی کتب مربوط بر جالش بچنین مطلبی اشاره ننموده اند با آنکه هر دو ضمن تعداد فضائل بسیار بسالاه علم و فضل بودن استاد اکبر تصریح کرده و منسویین او را ذکر نموده اند.

این موضوع مورد توجه و بحث چند تن از فضلاء معاصر نیز قرار گرفته است از جمله دانشمند محترم آقای معلم حبیب آبادی در مجلد اول کتاب «مکارم الآثار» ذیل سال ۱۲۰۵ قمری پس از نقل نسبنامه آقا باقر بهبهانی مینویسد : سلسله این نسب از شیخ مفید تا صاحب عنوان (مؤسس بهبهانی) در هیچ جا بنظر نرسیده الا «اعیان الشیعه» و در آن اشکال کمی واسطه موجود است و علی التحقیق چند نفر افتاده دارد و فاضل ارجمند آقای علی دوانی هم در کتاب «وحید بهبهانی» مینویسد : تحقیقات زیاد نمودیم تا بر مدرک این شجره نامه دست یابیم نه از خود وحید در کتابهایی که نوشته و اجازاتی که بشاگردانش داده و نه از فرزندان او مدرکی بدست نیامد فقط عالم نسابه مرحوم سید جعفر اعرجی کاظمینی بغدادی مؤلف کتاب «الاساس فی انساب الناس» سلسله نسب مرحوم وحید را ضبط کرده و تمام شجره نامههایی که در دست است از روی آن کتاب استنساخ شده .

این مطلب که آقای دوانی نوشته اند کاملاً صحیح است اما وضع آنچه مرحوم سید جعفر اعرجی نسابه نوشته بصورتی بوده است که ما از مرحوم سردار کابلی نقل کردیم .

اکنون باید عرض کنم این خانواده چه قبل از آقا باقر بهبهانی و چه بعد از او دارای مفاخر دینی و علمی و ادبی بسیار است و اگر نسب آنها بشیخ مفید

نمیرسد در عوض مجلسی اول و ملا محمد صالح مازندرانی که هر دو از اکابر علماء هستند جد مادری استاد مجدد بوده‌اند و علامه مجلسی صاحب «بحار الانوار» که شهرت و وصفش مستغنی از ذکر است خال او بوده و پدرش محمد اکمل از مشائخ اجازه است و نسب مادرش از طریق مجلسی به حافظ ابو نعیم اصفهانی مؤلف کتاب معروف «حلیة الاولیاء» و درویش محمد بن حسن نطنزی میرسد که درباره این شخص اخیر صاحب «روضات» نوشته است : بعضی گفته‌اند وی نخستین کسی می‌باشد که پس از ظهور دولت صفویه به شرح حدیث شیعه پرداخت و نسبت‌هایی هم که پس از استاد مؤسس بین افراد این خانواده و خانواده‌های مهم آل بحر العلوم و کاشف الغطاء و شهرستانی و صاحب ریاض و جلیلی و غیر اینها در عراق و ایران برقرار شده است خود معلوم و معروفست و نسبت سردار کابلی را نیز باین دودمان بطور اجمال دانستید.

(ناتمام)

یادآوری :

در شماره گذشته در صفحه بندی مقاله سردار کابلی اشتباهی رخ داده بود و بدینوسیله یادآور میشود که ترتیب صفحات بدینصورت باید باشد :

۸۵۵-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۵۶-۸۶۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی